

نظریه توزیع قبل از تولید

۱ - احکام

دو زمینه‌ی توزیع ثروت (۱)

توزیع ثروت در دو زمینه صورت می‌گیرد:

۱- منابع مادی توزیع ، ۲- ثروت‌های تولید شده.

منابع مادی عبارتست از : زمین ، مواد اولیه و وسائل کار . تولید چاه کشاورزی باشد یا صنعتی وجه ترکیبی از این دو ، پس از ترکیب و مشارکت تمام عوامل مزبور میسر و عملی می‌گردد.

(۱) - در این فصل اصطلاحات به کار رفته که باید از اول به مفاهیم آنها توجه کرد.
الف - اصل مالکیت مزدوج - به موجب این اصل سه شکلی که در مالکیت پذیرفته شده است ، یعنی مالکیت خصوصی ، مالکیت دولت و مالکیت عمومی مشترکاً منظور می‌شود .

ب - مالکیت دولت - منظور ، مالکیت پیامبر یا امام است نسبت به بعضی از ثروتها ، از جمله معادن ، که طبق نظریه بعضی حقوق‌دانان اسلامی ، در مالکیت دولت قرار دارد .

ج - مالکیت عمومی - و آن مالکیت عامه مردم است نسبت به بعضی ثروتها ، و به مراد زیر تفصیح میشود:

۱ - مالکیت امت - که نوعی از مالکیت عمومی بوده و به معنای مالکیت تمام نسلهای امت اسلامی در طول تاریخ است ، مثل مالکیت بر زمین آبادی که در اثر جهاد ضمیمه قلمرو اسلامی شده باشد .

۲ - مالکیت توده - این را نیز باید نوعی مالکیت عمومی دانست، و اصطلاحاً در مورد اموالی به کار می‌رود که عموم، حق انتفاع از آنها را دارند و فرد نمی‌تواند بپنهانی به

ثروت تولید شده، یعنی «کالا» (*) پس از انجام کار، روی طبیعت، و ترکیب منابع مادی تولید به دست می آید.

بنا بر این بشر برای تولید، دو گونه ثروت در اختیار دارد، یکی «منابع مواد اولیه» و دیگری «کار» که با آن، ثروت نخستین را تغییر شکل داده و مواد

→ مالک آنها باشد. به این قبیل مالکیت‌ها، عنوان مالکیت عمومی توده را اطلاق کرده‌ایم. پس مالکیت عمومی توده اصطلاحاً در این کتاب دارای دو جنبه است یکی سلبی یعنی ممنوعیت مالکیت فردی و خصوصی، و دیگری ایجابی یعنی جواز انتفاع عمومی، مثل مالکیت دریاها و رودخانه‌های طبیعی.

۳- مالکیت عمومی بطور اخص - گاه این عنوان را بر دو مقوله توأم یعنی مالکیت دولت و مالکیت عامه اطلاق می‌کنیم. و مراد از آن، مفهوم مقابل مالکیت خصوصی است.

د - مالکیت خصوصی - مقصود، رابطه‌ای است بین فرد انسان یا (مال) بطور اختصاصی، که منع دیگران را از انتفاع ایجاب میکند یا به شکلی که مداخله دیگران جز در صورت ضرورت و بطور استثنائی در آن مال، محدود شده باشد. از این نوع است، مالکیت انسان به آبی که از رودخانه، یا هیزمی که از جنگل به دست می‌آورد.

۸ - حق خاص - درجه‌ای از اختصاص محسوب میشود که از لحاظ تحلیلی و حقوقی، یا مالکیت خصوصی متفاوت است. مالکیت رابطه خصوصی بین انسان و مال است بطور مستقیم ولی حق خاص، رابطه‌ای است غیر مستقیم که از یک رابطه خصوصی دیگر ناشی می‌شود، به عبارت دیگر از جنبه حقوقی بموجب اصل مالکیت، مالک میتواند دیگران را از تصرف در دارائی خود منع کند، در صورتی که در مورد حق خاص، چنین نیست، و طبق مقررات قانونی، دیگران نیز حق استفاده از همان دارائی را دارند.

و - اباحه عمومی - حکمی است که به استناد آن، هر کسی می‌تواند از ثروتی منتفع گردیده و آن را تملک خصوصی نماید. به اموالی که مشمول قاعده فوق قرار گیرند، مباحات عمومی گفته می‌شود. مثل پرندۀ آزاد در هوا و ماهی در دریا.

۹ - کالا: هر شئی خارج از وجود انسان، که با استعمالش، یکی از احتیاجات مادی، یا غیرمادی برطرف گردد کالا گفته میشود. در اینجا تنها جنبه فنی کلمه، مورد توجه است، و قانونی و اخلاقی بودن یا نبودن مصرف کالا، مطرح نمی‌باشد، از این رو شئی خطرناک و مضر را، به دلیل برطرف ساختن یکی از احتیاجات متعدد بشری، ممکن است کالای اقتصادی محسوب داشت.

خام طبیعی را به شکل «کالا» برای بهره‌برداری، آماده می‌گرداند. از این رو سخن از توزیع باید، شامل هر دو نوع ثروت، یعنی هم ثروت مادر «مواد خام طبیعی» و هم ثروت فرزند «کالا» باشد.

بدیهی است که مطالعه توزیع منابع اصلی تولید، بر تولید مقدم بوده و باید قبل از آن صورت گیرد. زیرا فعالیت‌های تولیدی هر جامعه متناسب با رژیم حاکم توزیع در آن جامعه سازمان می‌گیرد. از این رو، توزیع منابع مواد اولیه طبیعی، قبل از تولید، ولی توزیع محصول، «کالا» که به «تولید» بستگی دارد با آن توأماً مطرح می‌گردد.

دانشمندان اقتصاد سرمایه‌داری موقعی که در اقتصاد سیاسی در باره توزیع در رژیم سرمایه‌داری بحث می‌کنند... از «ثروت ملی» و منابع تولید جامعه سخنی به میان نیاورده، بلکه تنها درباره توزیع محصول کل یعنی «درآمد ملی» گفت‌وگو می‌نمایند. درآمد ملی، مجموع کالاهای ساخته شده و خدمات انجام یافته در مدت زمان معین مثلاً یک سال و یا به عبارت دیگر، ارزش نقدی مجموع کالاها و خدمات در آن مدت می‌باشد. بنابراین، در اقتصاد سیاسی، بحث توزیع مربوط است به توزیع ارزش نقدی آن کالاها و خدمات میان عوامل شرکت کننده در تولید. به این ترتیب صاحب سرمایه، صاحب زمین، کارفرما و کارگر هر کدام سهم ویژه‌ای از محصول را برداشت می‌کنند که به ترتیب به اسم بهره سرمایه، مال‌الاجاره زمین، سود کارفرما و دستمزد نامیده می‌شود. به این علت طبیعی است که مباحث تولید، قبل از بحث توزیع مطرح شوند. زیرا حال که موضوع توزیع، تقسیم ارزش پولی کالا، میان منابع و عوامل تولید است... لزوماً باید پس از تولید مورد مطالعه قرار گیرد. چون تا وقتی کالائی ساخته نشده صحبت از توزیع آن بی‌معنا خواهد بود. برای این است که در اقتصاد سیاسی موضوع تولید، نسبت به سایر موضوعات در درجه اول اهمیت قرار دارد. و قضایای توزیع، پس از آن مطرح می‌شود. اسلام برخلاف سرمایه‌داری که با شعار «آزادی اقتصادی» منابع تولید را همواره در معرض استثمار و تسلط اقویا قرار داده، و با وضع مقررات

ویژه راه احتکار زورمندان را هموار می‌کند، توزیع ثروت را نه به مفهوم محدود آن یعنی صرف آنالیز «توزیع محصول» بلکه به مفهوم وسیع تر و عمیق‌تری که «توزیع عوامل تولید» باشد، منظور داشته و با وضع یک سلسله مقررات ایجابی، ثروت‌های طبیعی و منابع تولید را به چند نوع تقسیم نموده و هر کدام را با عنوان‌های «مالکیت خصوصی»، «مالکیت عمومی»، «مالکیت دولت» و «اباحه عمومی» از یکدیگر متمایز و برای آنها قواعدی خاص در نظر گرفته است. به این جهت برخلاف اقتصاد سیاسی کلاسیک که در آن، بحث تولید مقام اول را حائز است، در اسلام بحث توزیع، سرآغاز مطالعات اقتصادی بوده و مباحث تولید، در مرحله بعدی قرار دارد. اینک مسأله توزیع عوامل اصلی تولید و ثروت‌های طبیعی را از نظر اسلام مطالعه می‌کنیم.

عوامل اصلی تولید

قبل از طرح جزئیات باید عوامل تولید را بشناسیم، معمولا در اقتصاد سیاسی منابع زیر را به عنوان عوامل تولید نام می‌برند:

۱- طبیعت.

۲- سرمایه.

۳- کار، که شامل مدیریت نیز می‌باشد.

در اینجا ما نیز، همین منابع را، عوامل اصلی تولید در نظر می‌گیریم. با این فرق که «کار» و «سرمایه» را به علل زیر از بحث خارج، و از عوامل طبیعت گفت و گو می‌کنیم:

سرمایه در واقع، خود، نتیجه کار تولیدی است و بنابراین منبع و عامل اصلی تولید محسوب نمی‌شود. زیرا در اقتصاد، سرمایه به ثروت‌هایی گفته می‌شود که از مراحل مختلف تولید یکی بعد از دیگری گذشته و واجد شرائطی است «تا دوباره در تولید ثروت‌های جدید»، مورد استفاده قرار گیرد. بدین ترتیب، ابزار

یافتد گی ثروت طبیعی محض محسوب نشده ، بلکه مقداری ماده طبیعی است که در اثر کار بشری در جریان تولید ، بدان شکل در آمده است ؛ با توجه به آنکه در حال حاضر ما تنها راجع به «توزیع قبل از تولید» یعنی توزیع ثروت‌های خداوندی قبل از آنکه هرگونه کار اقتصادی و تولیدی روی آنها انجام شود ، صحبت می‌کنیم ، و از آنجا که سرمایه اعم از استهلاکی و تولیدی خود در نتیجه فعالیت تولیدی گذشته ، به وجود می‌آید ، بناچار مطالعه توزیع آن نیز در بحث توزیع ثروت‌های تولید شده به میان خواهد آمد.

اما «کار» عامل غیرمادی تولید است و موضوع مالکیت خصوصی باعمومی واقع نمی‌شود. از این نظر فعلا، ازین عوامل سه‌گانه تولید ، تنها عامل طبیعت را که عامل مادی و مهم تولید است مطالعه می‌کنیم.

اختلاف مکتب‌های اقتصادی

درباره توزیع ثروت‌های طبیعی

اسلام در مورد ثروت‌های طبیعی هم با رژیم سرمایه‌داری ، و هم با «مارکسیسم»^(۱) در اصول و فروع ، اختلاف نظر دارد . مکتب سرمایه‌داری ، مالکیت عوامل تولید و فعالیت‌هایی را که به منظور بهره‌برداری از آنها به عمل می‌آید، در حدود «آزادیهای اقتصادی» برای عموم افراد، مجاز دانسته ، و بر همین پایه ، نحوه توزیع درآمدها را تعیین می‌نماید. به عبارت دیگر ، هر کس مالک منفعت و ثروتی است که تحصیل می‌نماید. اما مارکسیسم ، با توجه به جهان‌بینی

۱- مارکسیسم مکتب علمی و اجتماعی ، که توسط کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و به کمک فردریک انگلس بنیان‌گذاری شد. کشف ارزش اضافی و تفسیر دیالکتیکی تاریخ از کارهای برجسته این دانشمند آلمانی است. از جمله نالیفات متعدد او ، کتاب کاپیتال (سرمایه) ، نقد اقتصاد سیاسی، و فخر فلسفه را نام باید برد...

کلی‌اش در تفسیر تاریخ ، معتقد است که مالکیت عوامل تولید ، با رژیم حاکم بر تولید رابطه مستقیم دارد . در هر مرحله تاریخی سیستم تولیدی ، طرز توزیع و طبقه که لزوماً عوامل تولید را در اختیار دارد ، تعیین می‌کند. لذا تا موقعی که یک مرحله تاریخی به پایان نرسیده و مرحله دیگری آغاز نگردیده طرز توزیع تغییر نمی‌نماید. ولی همین که نظام پیشین در برابر نظام جدید تولید، پس از برخورد های سخت ، روبه انقراض نهاده و نهادهای تولیدی جدید شکل گرفت، رژیم توزیع مناسب آن نیز به وجود می‌آید .

* مقصود دوره‌های تاریخی پنجگانه کمون اولیه ، بردگی ، فئودالیسم ، سرمایه‌داری و سوسیالیسم است.

در کمون اولیه - اجتماع اولیه - مالکیت وسائل تولید اشتراکی است . در این مرحله بشر هنوز با مالکیت خصوصی آشنائی ندارد. دستجمعی کار می‌کند و از محصول مشترک بهره‌برداری می‌نماید. لذا استثمار انسان بوسیله انسان و نیز طبقات متخاصم وجود ندارد . در دوره بردگی ، اساس مناسبات تولید ، مالکیت وسائل تولید از طرف برده‌داران است که عنوان بکی از وسائل تولید، مطلقاً در اختیار برده‌دار بوده ، بطوریکه در معرض خرید و فروش قرار داشته و حتی برده‌دار می‌تواند او را بکشد. کشاورزی و دامپروری و مبادله محصول ، و تمرکز ثروت در دست اقلیت ، در این مرحله متداول می‌گردد. در این دوره ، دیگر کار همگانی و آزاد برای تمام افراد جامعه وجود ندارد ، کار برای بردگان اجباریست. لذا برخلاف دوره قبل ، مالکیت وسائل تولید و همچنین مالکیت محصول، جنبه اشتراکی نداشته و در نسلک خصوصی، برده‌داران فوار دارد .

در رژیم فئودالیسم ، ملاکین بزرگ ، وسائل تولید را در اختیار داشته و کارگران کشاورزی یعنی رعایا، به حساب آنها کار می‌کنند. مالک سلطه کامل نسبت به رعیت دارد . در کنار مالکیت بزرگ ، مالکیت انفرادی رعایا و صنعتگران جزء نیز دیده میشود. در این دوره ، مالکیت خصوصی بیش از پیش ترقی می‌کند. مانند دوره بردگی . استثمار بشدت رواج دارد. و از این رو، مبارزه طبقاتی میان استثمارکنندگان (ملاکین) و ستمدندان (رعایا) شاخص اصلی و اساسی این رژیم است.

در رژیم سرمایه‌داری - کاپیتالیسم - دو طبقه کاملاً متخاصم ، رو در روی یکدیگر قرار دارند . یکی طبقه سرمایه‌دار که صاحب وسائل تولید است ، و دیگری طبقه کارگر ، که برای امر امرار معاش و ادامه حیات نیروی کارش را در مقابل ثمن ناچیزی ، به صاحب سرمایه

بنابراین توزیع همواره با تولید بستگی دارد ، و برحسب مقتضیات و الزامات آن تحول می‌یابد. طبق این قانون ، توزیع در دوران تولید کشاورزی لزوماً براساس روابط فئودالیستی صورت می‌گیرد . و در دوران صنعتی و ماشینی ، به شکلی است که منجر به تصاحب و تملک کلیه منابع تولید، به وسیله سرمایه‌دار می‌گردد . در مرحله معینی از رشد صنعتی ، طبقه سرمایه‌دار از میان رفته و به طبقه کارگر مبدل می‌شود. در این موقع طرزتوزیع نیز عوض می‌شود. نظریه اسلام ، در توزیع قبل از تولید ، با سرمایه‌داری و مارکسیسم ، هردو ، فرق دارد. اسلام نه به «آزادی اقتصادی» که از اصول مکتب سرمایه‌داری است عقیده دارد ، و نه به رابطه جبری میان مالکیت منابع تولید و سیستم تولیدی .

چه از يك طرف : برای آزادی اقتصادی و مالکیت منابع تولید حدودی شناخته و از طرف دیگر توزیع را از تولید جدا می‌داند . زیرا مسأله ، مسأله ابزار تولید نیست ، تا بر طبق ضرورت‌های تولید، سیستم توزیع مخصوصی را که با رشد تولید مناسب باشد ایجاد نماید ، بلکه مسأله انسان است با احتیاجات و امیالی که باید در حدودی که حافظ انسانیت اوست تأمین شوند ، تا از این رهگذر به تکامل انسانی او کمک شود. آری انسان ، انسان است با احتیاجات عمومی و

→ واگذاری کند. طبقه استثمارشده کارگر- در این مرحله تاریخی از شعور و فهم بیشتری برخوردار است و با ماشین کار می‌کند. هرچه سرمایه‌داری بیشتر رشد می‌کند فشار زیادتوی بر طبقه کارگر وارد می‌آید. در اینجا تولید اجتماعی، ولی مالکیت، خصوصی می‌باشد. در دوره سوسیالیسم. از آنجا که مناسبات تولید سرمایه‌داری، با خواست‌های نیروهای تولیدکننده، در تضاد است، سرانجام پس از کشمکش‌های سخت‌حلیفاتی، نظام سوسیالیسم استقرار می‌یابد. در این سیستم تولید و مالکیت هردو ، جنبه اشتراکی و اجتماعی داشته، و استثمار از میان می‌رود. ولی در این دوره هم ، تضادهایی وجود دارد. این تضادهای مختصر به علت آنست که جامعه انتقالی به سوسیالیسم ، هنوز حاوی سنت‌ها، فردپرستی ، و تریوت خاص جامعه قبلی است ، که به مرور زمان با جا افتادن نظام سوسیالیستی از میان می‌رود. فرمول معروف «از هر کس بقدر توانایش ، و به هر کس به اندازه احتیاجش» در مرحله استقرار کمونیسم به عمل درمی‌آید.

امیال ریشه‌دارش ، چه در مرحله کار دستی باشد و چه در مرحله‌ای که نیروی بخار و الکتریسیته را بخدمت در آورده.

به این سبب توزیع باید طوری به عمل آید که ضمن تامین رشد معنوی و انسانی، احتیاجات و امیال مزبور نیز بر آورده شود.

اسلام با وضع مقررات مخصوصی درباره مالکیت خصوصی به احتیاجات مزبور پاسخ داده و بر آوردن آنها را امکان پذیر ساخته است . در اثر توسعه روابط انسانی و اجتماعی که هر فرد به عنوان جزئی از کل ، قسمتی از ترکیب اجتماعی را میسازد ، یک سلسله احتیاجات عمومی پیدا می‌شود. اسلام این دست نیازمندیهای عمومی را نیز از راه مالکیت عمومی بعضی از منابع ثروت بر طرف کرده است . در مواردی هم که ، تامین نیازها از طریق مالکیت خصوصی غیر ممکن ، و تعادل عمومی در معرض اختلال و در نتیجه انسان در مظان محرومیت به نظر رسیده، اسلام در مقام چاره‌جویی ، شکل سوم مالکیت، یعنی مالکیت دولت را مقرر داشته، تا دولت - امم - با اختیارات قانونی خویش تعادل عمومی را حفظ کند. به این علت توزیع منابع طبیعی نیز بر طبق مبانی سه‌گانه مالکیت خصوصی، عمومی و دولتی صورت می‌گیرد.

منابع طبیعی تولید

منابع مزبور به چهار دسته تقسیم می‌شود :

- ۱- زمین که مهمترین ثروت طبیعی بوده و بدون آن تقریباً هیچ نوع فعالیت تولیدی میسر نیست .
- ۲- مواد معدنی موجود در خشکیهای زمین ، مثل ذغال ، گوگرد ، نفت ، طلا ، آهن ، و غیره .
- ۳- آبیهای طبیعی که برای ادامه حیات و تولید کشاورزی نهایت ضرورت را دارد .

۴- سایر اثر و نه‌های طبیعی چه آنهایی که مثل مروراید و مرجان از دریاها و رودخانه‌ها بدست می‌آید و چه آنهایی که مثل پرندگان و حیوانات در زمین و هوا زندگی می‌کنند، و چه اکسیژن هوا، و نیروی آبشارها که با تبدیل به نیروی الکتریسیته به نقاط دیگر انتقال داده شده و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

زمین

اراضی یا در مالکیت عمومی، یا خصوصی و یا دولتی است. وضع حقوقی و طبقه‌بندی سه‌گانه آنها، با وضعی که در زمان استقرار حاکمیت اسلام داشته‌اند و نیز با نحوه داخل شدن آنها به قلمرو اسلامی، بستگی دارد. به این جهت مالکیت ارضی در عراق یا هندونیزی متفاوت است. زیرا این دو کشور به دو صورت متفاوت به قلمرو اسلامی وارد شده‌اند، هم‌چنانکه نحوه مالکیت در مورد قسمت‌های مختلف ارضی خود عراق نیز با یکدیگر فرق می‌کند. اینک برای مطالعه احکام مربوط به مالکیت ارضی، به طبقه‌بندی زیر از ارضی می‌پردازیم:

۱- سرزمین‌هایی که با پیروزی نظامی ضمیمه ممالک اسلامی شده است. عنوان بالا به سرزمین‌هایی اطلاق می‌شود، که در راه دعوت باسلام، و در اثر جهاد مسلحانه به ممالک اسلامی ضمیمه شده است. مانند ارضی عراق، مصر، ایران، سوریه و بسیاری دیگر از ارضی اسلامی. سرزمین‌های مزبور، هنگام فتح، همه به یک اندازه آباد، نبوده‌اند. از بعضی جاها، قبلاً بهره‌برداری کشاورزی به عمل آمده، و قسمتی طبیعتاً و بدون مداخله انسان، آباد بوده نظیر جنگلهای انبوه طبیعی. و بالاخره مقداری هم، ارضی بلااستفاده بوده که تا زمان فتح، کسی برای آباد کردن آنها، اقدام ننموده و به طور طبیعی نیز آباد نبوده، و در عرف حقوقی به زمین «میت» موسوم گردیده است. تسمیه مزبور از آن جهت است که در این قبیل ارضی، هیچگونه اثری از حیات و فعالیت حیات-بخش دیده نمی‌شود.

انواع سه‌گانه زمین، بنا به شرائطی که در موقع انضمام داشته‌اند وضع حقوقی مخصوص دارند، و بطوری که خواهیم دید برخی از آنها در مالکیت عمومی و بعضی در مالکیت دولت است.

۲- سرزمین‌هایی که قبل از پیروزی اسلام و مقارن با انضمام، به دست بشر حیات و آباد شده و از آنها بهره‌برداری به عمل آمده است که، سرمایه عمومی امت اسلامی در طول تاریخ اعم از نسلهای موجود و آینده محسوب می‌شود و از این حیث میان افراد امتیازی منظور نشده و تملک فردی و خصوصی آنها، غیر قانونی اعلام گردیده است.

محقق نجفی در «جواهر» به نقل از بعضی منابع فقهی از جمله «غنیه» «خلاف» و «تذکره» می‌نویسد: «فقه امامیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند، که زمین آباد شده در زمان پیروزی نظامی اسلام در مالکیت عمومی قرار دارد». «ماوردی» نیز از امام مالک نقل کرده که: «قول صحیح آنست که زمین مفتوحه از زمانی که فتح شده وقف مسلمین می‌باشد، بدون آنکه به انشاء صیغه وقف از طرف ولی امر نیاز باشد». این سخن، تعبیر دیگری از مالکیت عمومی ملت است.

ادله مالکیت عمومی

نصوص فقهی، و موارد عملی، در تقریر اصل مالکیت عمومی نیست به این قبیل اراضی صراحت دارد. این موضوع از روایات زیر نتیجه می‌شود.

۱- در حدیث است که حلبی از امام جعفر بن محمد صادق، از وضع اراضی عراق پرسید، امام پاسخ داد: «آنها به همه مسلمانان، مسلمانان حاضر و آنبائی که بعد می‌آیند، تعلق دارد.»

۲- از ابوریع شامی روایت شده که امام جعفر گفت: «اراضی عراق را خرید و فروش مکنید، زیرا آنها، فی‌معنی غنیمت مسلمین است.»

منظور از اراضی عراقی، در عرف آن زمان، قسمت‌های آباد عراق بود که به دست مجاهدین فتح شده بود. و مسلمانان به آنها «ارض السواد» می‌گفتند، زیرا وقتی برای اشاعه دعوت از منطقه خشک و بی‌آب و علف جزیره العرب، به اطراف عالم پراکنده شدند، و به عراق رسیدند، سبزی و طراوت بسیار، به اندازه‌ای توجه‌شان را جلب کرد که آنها را «ارض السواد» نامیدند.

۳- از حماد، در خبری آمده که امام موسی بن جعفر فرمود: «زمین مفتوح عنوه، موقوفه محسوب می‌شود، و به کسانی واگذار می‌گردد که آن را آباد و احیاء نموده، و به قدر توانائی، خراج بپردازند.»

مقصود آنست که دولت این قبیل اراضی را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که قدرت بهره‌برداری از آنها را داشته و مبلغی به عنوان عوض انتفاع مزبور، به جامعه که صاحب اصلی ثروت بپردازد، این «عوض» یا «اجرت» همان است که در اخبار تحت عنوان «خراج» از آن نام برده‌اند.

۴- در حدیث است، که «ابو بردیه» از امام جعفر، درباره معامله زمین خراجی پرسید امام فرمود: «چگونه می‌توان چیزی را که به عموم مسلمانان متعلق است، خرید و فروش کرد؟». زمین خراجی، تعبیر حقوقی زمین دائر است که به دست مسلمین فتح شده باشد، و بطوری که در خبر قبل دیدیم، مشمول مالباتی بنام خراج بوده و به زمین خراجی موسوم گردیده است.

۵- احمد بن محمد بن ابی نصر در روایت خود از امام علی بن موسی الرضا در جایی که اقسام زمین و احکام آنها را شرح می‌دهد، نقل می‌کند که: (آنچه در اثر جنگ و بیروزی نظامی به دست آمده، در اختیار امام قرار می‌گیرد، تا به هر کس مصلحت بدانند، واگذار کند).

۶- در تاریخ الفتوح الاسلامیه آمده که عده‌ای از خلیفه دوم تقاضا نمودند که اراضی مفتوحه را میان جنگجویان ارتش، بطور خصوصی تقسیم کند. عمر با صحابه به مشورت پرداخت، علی با تقسیم آنها مخالفت کرد، معاذ بن جبل گفت: «اگر آنها

را میان مردم قسمت کنی، ثروت هنگفتی در اختیارشان قرار خواهد گرفت، که پس از مرگ تحت تسلط مردان و زنان معدودی در آمده، و در نتیجه نسلهای آینده فاقد وسائل معیشت و با فقر دست به گریبان خواهند بود. بنابراین کاری کن که عوائد و نتایج زمینها، نصیب همه نسلهای حال و آینده گردد». از این رو عمر با صدور حکمی اراضی مزبور را مایملک عمومی اعلام داشت. و در نامه جوابیه‌ای به سعد بن ابی وقاص نوشت: «نامه‌ات رسید، نوشته بودی، مردم تقاضا کرده‌اند غنایم و آنچه را خداوند به آنان فیء کرده است، میانشان تقسیم کنی، متوجه باش حیوانات یا انانیه - اموالی - را که نزد تومی آورند، میان مسلمانانی که اکنون حیات دارند، قسمت کن، اما اراضی و رودها را بین مردم قسمت مکن، بلکه در اختیار کسانی قرار بده، که روی آنها کار کنند، و ثروت‌های مزبور همچنان سرمایه عمومی مسلمین باقی بماند. زیرا اگر، آنها را میان نسلهای حاضر قسمت کنی، نسلهای بعد، بی نصیب خواهند ماند.

عده‌ای، در تفسیر اقدامات و تصمیمات خلیفه دوم اظهار داشته‌اند؛ ارض - السواد «عراق» ملك ساکنین آنست بطوری که در کتاب «اموال» ابو عبیده آمده، زیرا وقتی عمر آن زمینها را به سکنه‌اش مسترد داشت، با این عمل، آنها مالك زمینها می‌گردند. منتها خراج به نفع مسلمانان در نظر گرفته شد. بنابراین مالکیت عمومی به خراج تعلق گرفته نه به رقبه زمینها.

گروهی از صاحب نظران معاصر، در این باره اظهار داشته‌اند که این، نظریه «ملی کردن خراج» است نه «ملی کردن زمین».

در حقیقت باید گفت که اقدام عمر، برای عمومی کردن مالکیت زمین انجام گرفته، و این موضوعی کاملاً بدیهی است، چه واگذاری مزبور دلیل تمليك خصوصي زمین نبوده بلکه به عنوان «مزارعه» یا «اجاره» صورت گرفته، و کسانی که از آن بهره‌برداری می‌کنند در ازاء دادن خراج که به مصرف امور عمومی جامعه می‌رسد، حق کار کردن و استفاده از آنها را به دست می‌آورند.

دلیل آن، خبری است که ابو عبیده در کتاب «الاموال» نقل کرده که عتبه بن فرقد

زمینی را در سواحل فرات خرید، تانیزاری در آن احداث کند، این خبر به عمر رسید. عتبه را گفت، «زمین را از کی خریدی؟» پاسخ داد «از صاحبانش» وقتی مهاجرین و انصار نزد عمر حاضر شدند: عمر گفت، «اینها هستند صاحبان زمین، آیا زمین را از همین ها خریداری کردی؟» مرد پاسخ داد «خیر» عمر گفت «زمین را به کسی که از او گرفته ای برگردان، و پولت را بگیر».

۷- در کتاب «الاموال» از ابو عون ثقفی منقول است که در عصر حکومت علی، دهقانی به دین اسلام درآمد. امام گفت، تو دیگر جزیه نباید بپردازی، ولی زمین تو از آن عموم باقی خواهد ماند».

۸- در کتاب «صحیح بخاری» از عبدالله نفل شده که گفت «پیامبر قلعه خیبر را به یهودیان داد تا در آنجا کار و کشت و زرع نمایند، و سهمی از محصول را برای خود بردارند». این حدیث حاکی است که پیامبر در مورد خیبر، که علی رغم بعضی روایات در جهاد بدست مسلمین افتاده، اصل مالکیت عمومی را به مورد اجراء گذارده است. زیرا اگر آن را به جنگجویان تملیک خصوصی نموده بود، هیچگاه به عنوان حاکم و مقام رسمی، اقدام به انعقاد مزارعه با یهودیان نمی کرد، چه بستن پیمان مزارعه از طرف مقام رسمی، دلیل آنست که اخذ تصمیم در مورد زمین با دولت است نه افرادی که در فتح آن شرکت کرده اند.

عده ای معتقدند که نمونه قرارداد خیبر، دلیل قاطع اختیارات دولت در تملک دارائیهای خصوصی و ملی کردن زمین در نظریه اسلام محسوب، و طبق قاعده عمومی «فیء» بین جنگجویان قسمت می شود. ولی خودداری دولت از تقسیم آن میان عده معدودی سپاهی، نشان می دهد در صورتی که مصلحت جامعه اقتضا نماید، دولت می تواند، حقوق فردی را محدود و از جمله؛ دارائیهای خصوصی را ملی اعلام نماید.

ولی باید در نظر داشت که خودداری از تقسیم «اراضی مفتوحه» را بدان شکل که در مورد سایر غنائم عمل می شد، نباید دلیل ملی کردن آنها محسوب کرد، بلکه دلیل عمومی کردن مالکیت و اجراء اصل مالکیت عمومی می باشد.

زیرا، اولاً زمین مفتوحه قابل تملك خصوصى نبوده تا بعداً ملى اعلام شود. ثانياً، قاعده تقسیم «فیبی» هم فقط ناظر بر اموال منقول مى باشد، از این رو باید گفت که اجراء اصل مالکیت عمومى یگانه اصل حقوقى است که نسبت به زمین مفتوحه عملى مى باشد، که البته با اصل ملى کردن فرق دارد. زیرا در ملى کردن، زمینهاى که قبلاً در مالکیت خصوصى بوده، ملى مى شود. و حال آنکه در این مورد، اصلاً تملك خصوصى از زمان فتح و تصرف آنها حاصل نشده تا آنها را ملى کرد.

بهر حال، با استناد، بیشتر نصوصى که ذکر شد، رقبه زمین، در مالکیت دستجمعى ملت قرار دارد. و امام به عنوان زمامدار مکلف است از آن نگهدارى کند. و از کسانی که از آن استفاده مى برند، مالیات مخصوصى به نام «خراج» وصول کند. بدین ترتیب ملت، عوائد خراج را تصاحب مى نماید. زیرا ملت که مالك حقیقى اصل زمین است، بالطبع مالك منافع و خراج آن نیز خواهد بود.

گفت و گو، پیرامون ادله مالکیت خصوصى

عده‌ای از محققین گذشته و معاصر اسلامى، بر این عقیده اند که زمین مفتوح عنوه را هم مثل سایر غنائم مى توان به تملك خصوصى جنگجویان داد. مبانی استدلال حقوقى ایشان یکی «آیه غنیمت» و دیگر عمل پیامبر در تقسیم غنائم خبیر است. به نظر آنها اقتضاء ظاهر آیه غنیمت در سوره انفال اعلاماً غنیمت من شیء، فان ربه خمسها و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و این السبیل... بدانید يك پنجم غنائمى که بدست آورید به خدا، رسول، نزدیکان، یتام، مساکین، و این سبیل تعلق دارد^(۱). بنا بر این، چهار پنجم غنائم سهم

(۱) سوره: انفال. آیه: ۴۱.

جنگجویان است ، و در این مورد ، بین زمین و غیر آن فرقی در نظر گرفته نشده ، لیکن در حقیقت حداقل چیزی ، که می‌توان گفت این است که دلالت آیه فوق بر وجوب تعیین يك پنجم غنائم ، به عنوان مالیاتی که دولت به مصرف مخارج ذی‌القربی ، مساکین ، ایتام ، و این سبیل می‌رساند مسلم است . و باید پذیرفت که مالیات مزبور ، از زمین نیز اخذ می‌گردد ، و مشمول قاعده ناظر بر چهار پنجم دیگر قرار نمی‌گیرد .

زیرا «يك پنجم» به اعتبار آنکه مالیاتی است برای مصرف دسته‌ای از نیازمندان و کسانی در حد ایشان ، همچنانکه از اموال منقول و خصوصی غنیمت گرفته شده وسیله جنگجویان اخذ می‌شود ، ممکن است از اموال عمومی و از جمله از زمین مفتوحه نیز گرفته شود . ولی باید در نظر داشت که بین «تقسیم» و «تخمیس» مطلقاً رابطه وجود ندارد ، چه‌گاه ممکن است مالی ، مشمول اصل تخمیس واقع شود ، بدون آنکه لزوماً به تمليك خصوصی جنگجویان درآید . از بحث بالا نتیجه می‌گیریم که آیه تخمیس دلیل تقسیم میان جنگجویان نمی‌باشد . اقدام پیغمبر به تقسیم غنائم خیبر ، دلیل دیگر طرفداران تقسیم خصوصی زمین میان فاتحین محسوب می‌گردد . و معتقدند که پیغمبر با این عمل اراضی خیبر را به جنگجویان فاتح تمليك نموده است . حتی اگر موضوع تقسیم اراضی خیبر میان جنگجویان از نظر تاریخی مسلم باشد ، واقعیت این امر که پیغمبر اراضی را به مالکیت خصوصی فاتحین درآورده مورد تردید است . زیرا از مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر جنبه‌های دیگری نیز استنتاج می‌شود که نشان می‌دهد برای درك صحیح روش کلی ایشان ، باید تمام آن جنبه‌ها را در نظر گرفت ،

دیگر از دلایل تاریخی که عدم تمليك خصوصی اراضی خیبر را ، به خاطر تأمین مالی هزینه های دولتی تأیید می‌کند ، روایتی است در «سنن ابی داود» از سهل بن ابی حشمت که : «پیغمبر خیبر را به دویخش قسمت کرد ، نیمی از آن را برای تأمین مخارج و حوادث مربوط به خود ، و نیمی را برای مصرف میان مسلمین به هیجده سهم تقسیم نمود» .

بشیر بن یسار ، از قول بعضی صحابه نقل می کند «وقتی پیغمبر خیبر را گرفت ، آن را به ۲۶ سهم و هر سهم را به صد قسمت نمود . نصف را به خود مسلمین و نصف دیگر را برای تامین هزینه هیأت های نمایندگی و مصارف مردم اختصاص داد» .

ابن یسار اضافه می کند که «وقتی خداوند خیبر را به پیغمبر فبشی کرد ، پیغمبر آن را که شامل وطیحه ، کتیبه و حومه بود به مخارج اتفاقی و نصف دیگر را به هجده سهم میان مسلمین تقسیم نمود» .

یاد آوری يك موضوع بی مناسبت نیست و آن اینکه ، پیغمبر شخصاً امور خیبر را زیر نظر داشت ، و اگر چه قسمتی از آن را بین افراد تقسیم کرده بود ، ولی با یهودیان بر سر نحوه استفاده از اراضی ، پیمان مزارعه بسته و در آن تصریح کرده بود که هر وقت مقتضی تشخیص دهد ، بتواند آنان را از آنجا اخراج کند .

در سنن ابی داود است که : «پیغمبر تصمیم گرفت یهود را از خیبر بیرون کند ایشان گفتند ، ای محمد اجازه بده در اینجا کار کنیم ، نصف محصول از آن ما و نصف دیگر در اختیار شما باشد» . در همین کتاب از عبدالله بن عمر نیز منقول است که «عمر گفت ، پیغمبر با یهودیان خیبر پیمان بست که هر وقت لازم بدانیم ، آنها را از خیبر اخراج کنیم هر کس ، اموالی دارد جمع آوری کند ، که می خواهیم آنها را از آنجا بیرون کنیم ، بعد تصمیم اش را اجرا کرد» .

عبدالله بن عمر مجدداً نقل می کند که «وقتی خیبر فتح شد ، یهودیان از پیغمبر تقاضا کردند که به آنها اجازه دهد ، به کار و فعالیت خود ادامه دهند و در مقابل نصف محصول را در اختیار مسلمین بگذارند ، پیغمبر گفت ، هر وقت لازم باشد چنین می کنیم ، بعد از مدتی به همین ترتیب عمل کردند ، و محصول خرمای نیمی از اراضی خیبر را به دو قسمت کرده و «يك پنجم» آنرا پیغمبر دریافت می کرد» .

ابو عبید در کتاب «اموال» از قول ابن عباس می نویسد ، «رسول خدا

اراضی و درختان خرماي خيبر را به سکنه آن واگذار کرد ، بشرط آنکه محصول را نصف کنند . با مقایسه دو روش مختلف پیغمبر، که یکی عدم تقسیم بسیاری از زمینها به منظور تأمین هزینه های عمومی ، و دیگری تقسیم بعضی دیگر ، میان جنگجویان است ، به نتیجه هماهنگ با نصوص حقوقی گذشته دست می یابیم .

نتیجه این است که اراضی مفتوحه جزو «مايملك عمومی» محسوب می شود، زیرا احتمال دارد که پیغمبر در مورد اراضی خيبر اصل مالکیت عمومی که منقضی تملك رقبه توسط خلق است را پیاده کرده ، وعوائد حاصل را صرفاً جهت تأمین هزینه های عمومی و رفع احتیاجات جامعه ، به مصرف رسانده باشد.

احتیاجات عمومی در آن روزگار بردو گونه بود ، یکی مخارج برنامه های عمومی دولت. دیگر بالابردن سطح زندگی مردم قبل از اسلام آنقدر پایین بود که هایشه در مقام توصیف گفته بود ، «ما هرگز از خرما سیر نشده بودیم مگر وقتنی که خيبر فتح شده». زیرا عقب ماندگی شدید اقتصادی، مانع پیشرفت و تحقق ایده های جامعه جوان اسلام ، که از آن جمله بر طرف ساختن نیاز های عمومی بود ، محسوب می گردید.

سیاست پیغمبر ، به گونه ای بود، که دو نوع احتیاجات عمومی مذکور را با هم مرتفع ساخت . نوع اول را ، با اختصاص دادن نصف در آمد به مخارج اتفاقی و هزینه های نمایندگی و غیره ، و نوع دیگر احتیاجات را با اختصاص دادن محصول نیم دیگری از اراضی خيبر بر طرف گردانید و بدین ترتیب توانست ، تمام نیروهای جامعه را تجهیز و راه را برای ترقی هرچه بیشتر آن هموار نماید .

از این بحث نتیجه می گیریم که تقسیم نیمی از اراضی خيبر میان بسیاری از مسلمانان به معنای تملك خصوصی ، رقبه زمین نبوده ، بلکه به معنای توزیع منابع و محصول با وجود بقاء مالکیت عمومی نسبت به رقبه زمین است . و این تفسیری حقیقی است که از اقدام «ولسی امر» در مورد اراضی خيبر و سهام

خصوصی آن می‌توان به عمل آورده و توضیحاً متذکر شد که زمین، که در مالکیت عموم مردم است، لزوماً باید تحت نظارت مقام واحد؛ ولی امر، قرار داشته باشد.

پس زمینی که در حال فتح آباد باشد، در مالکیت عمومی مسلمین خواهد بود، و به همین اعتبار مصالح عمومی اقتضا دارد که مشمول مقررات ارث قرار نگیرد. بنابراین قسمت‌هایی که برای بهره برداری در اختیار افراد قرار می‌گیرد، پس از فوت متصرف، به ورثه او منتقل نمی‌شود، همین ططور است وضع در مورد اراضی خراجی که خرید و فروش نشده و قواعد ارث نسبت به آنها اجرا نمی‌شود، زیرا اراضی مزبور در حکم وقف بوده و خرید و فروش مال موقوفه جایز نیست.

شیخ طوسی در «مبسوط» می‌نویسد: «تصرفاتی از قبیل خرید و فروش، هبه، معاوضه، تملیک، اجاره، و ارث در مورد وقف صحیح نیست»، مالک می‌نویسد: «زمین موقوفه که خراج آن برای رفع نیازهای مسلمین بوده و به مصرف تهیه خواربار جنگجویان، ساختمان پلها، مساجد و سایر امور خیریه می‌رسد، تقسیم نمی‌گردد». بنا بر این زمین به عنوان مزارعه، در اختیار «مزارع» گذاشته می‌شود تا از آن بهره برداری نماید. مزارع، حق شخصی ثابت در رقبه زمین به دست نمی‌آورد، بلکه فقط عنوان مستاجری را دارد، که زمین را کشت نموده و طبق شرائط عقد در قبال بهره برداری از زمین اجرت المثل یا خراج می‌پردازد. و با سرآمدن مدت پیمان، دیگر حقی در زمین نداشته و هر نوع اقدام دیگر در آن جز با تجدید پیمان و موافقت ولی امر، ممکن نیست.

این مطلب را فقیه اصفهانی در تعلیقی که بر «مکاسب» دارد، صریحاً تأکید کرده است. «هیچ حق شخصی، در زمین خراجی، زائد بر حدودی که در پیمان برای انتفاع از زمین، که در قبال اجرت و به مدت معین با ولی امر توافق شده، اکتساب نمی‌شود». حتی اگر چنین زمینی ویران و بایر شود باز هم از ملکیت عمومی خلق خارج نمی‌گردد. باین علت، بدون اذن ولی امر کسی

نسبتواند آنرا احیاء و به اسم احیاء و با هر عنوان دیگری مدعی حق فردی در زمین گردد. زیرا نهاد در «اراضی دولتی» است که انسان به سبب احیاء حق خاص به دست می آورد. راجع به آن بعداً بحث خواهیم کرد. نه در اراضی خراجی که ملک مشترک جامعه شناخته شده همچنانکه فقیه محقق صاحب کتاب «بلغه» تصریح کرده است بنا بر این، زمین های خراجی حتی در حالت ویرانی نیز همچنان در مالکیت مشترک جامعه باقی مانده و با احیاء به ملکیت خصوصی کسی در نمی آید.

بالاخره احکام زمینهایی را که در اثر جهاد به قلمرو اسلامی افزوده شده و قبل از انضمام دائرو آباد بوده اند به شرح زیر می توان خلاصه کرد:

اول- این نوع اراضی، ملک عمومی خلق بوده و کسی نمی تواند حق خاصی در آنها ادعا نماید، و نتیجتاً تملک خصوصی آنها متصور نیست.

دوم- فرد به عنوان جزء و عضوی از کل جامعه در این اراضی حقوقی دارد ولی حقوق مزبور قابل انتقال به وراثت و اقربا نمی باشد.

سوم- نقل و انتقالات حقوقی از قبیل، بیع، هبه، و غیره نسبت به اصل اراضی جائز نیست.

چهارم- ولی امر، مسئول نگهداری، نظارت و بهره برداری از این اراضی است، در صورت لزوم آنها را به منظور بهره برداری به مردم «مزارع» واگذار و میزان خراج را تعیین و آنرا اخذ می کند.

پنجم- از نظر ماهیت، در آمد مالیاتی مزبور به تبع مالکیت اصل زمین به عموم مسلمین تعلق دارد.

ششم- با انقضاء مدت پیمان در قرارداد واگذاری زمین از طرف ولی امر به مردم، مستأجر، دیگر ستمی نداشته، و نمی تواند زمین را در اختیار خود نگهدارد.

هفتم- زمین خراجی، حتی اگر میته و خراب شود با این وجود، از مالکیت عمومی خارج نمی گردد، و به سبب احیاء و کار شخصی، به تملک فردی و خصوصی در نخواهد آمد.

هشتم- برای اینکه زمینی مشمول احکام و قواعد عمومی قرار گیرد، باید قبل از فتح، بدست سکنه اش، آباد شده باشد. لذا اگر برخلاف شرط مزبور کسی در آن فعالیت عمرانی ننموده باشد، به مالکیت عمومی در نخواهد آمد. بنابراین، برای اجراء مقررات مربوطه، به معلومات تاریخی وسیعی از اراضی کشورهای اسلامی و میزان عمران آنها نیاز داریم، تا بتوانیم - قسمتهائی را که در زمان فتح، آباد بوده اند، از غیر آنها، بازشناسیم. در این مورد از نظر مشکل کسب اطلاعات جامع، اکثر فقها به ظن اکتفا و اظهار نموده اند، هر زمینی که آباد بودنش در حال فتح، مورد ظن غالب باشد، ملک عمومی، شناخته می شود.

برای مثال، گفت و گوهای عده از فقیهان را، در مورد تحدید حدود اراضی خراجی واقع در عراق، که در دهه دوم هجرت فتح شده ذکر میکنیم:

در کتاب «منتهی» تالیف علامه حلی آمده است که: «ارض السواد، همان اراضی مفتوحه فارس یعنی قسمتی از عراق است که عمر بن خطاب فتح کرده، آنگاه به تشریح حدود آن، پرداخته می نویسد: عرض آنها از محل انقطاع «جبال بحلوان» است به طرف «قادیسیه» که متصل به ناحیه «عذیب» در عربستان می شود. طول آنها از سرحدات موصل تا ساحل دریا در ناحیه «عبادان»* در سمت مشرق دجله است، اراضی مزبور که از سمت مغرب به بصره ختم میشود، مفتوح عنوه مجسوب گردیده، و مثل شط عمرو بن عاص، در ملکیت جامعه اسلامی قرار دارد. این زمین ها را عمر بن خطاب فتح کرد، و بعد سه نفر را بمأموریت آنجا اعزام داشت. عمار یاسر را برای امامت در نماز، ابن مسعود را برای قضاوت و تصدی بیت المال و عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و روزانه، يك رأس گوسفند برای ایشان تعیین کرد، نصف به عمار و فقرا...»

و گفت قریه ای را ندیدم، که روزانه يك رأس گوسفند از آنجا بگیرند و به سرعت روبه ویرانی نرود. عثمان بن حنیف اراضی را مساحی کرد، بر سر اندازه آن

اختلاف پیش آمد، عثمان گفت: ۳۲ میلیون جریب است و ابو عبیده مدعی ۳۶ میلیون جریب بود.

در کتاب «احکام السلطانیه» تألیف ابویعلی آمده که: طول ارض السواد، از موصل تا آبادان و عرضش از عذیب قادسیه تا حلوان است، طولش ۱۶۰ فرسخ و عرضش ۸۰ فرسخ است، شامل قصبات: حیره، یانقیاء، منطقه بنی صلوب و قریه دیگری که ابو عبیده ذکر کرده است.

ابوبکر با اسناد خود، از عمر نقل کرده است: خداوند اراضی بین عذیب تا حلوان را فتح کرد.

اما عراق، عرضش عرفاً شامل عرض سرزمین سواد است. ابتدای آن در قسمت شرقی دجله (علت) و در قسمت غرب «حربی» می باشد. آنگاه تا آخر دهات بصره به طرف جزیره عبادان امتداد می یابد. طولش (۱۲۵) فرسخ است که، (۳۵) فرسخ کمتر از طول سرزمین سواد، و عرض آن (۸۰) فرسخ یعنی به اندازه عرض سرزمین سواد است.

«قدامه بن جعفر می نویسد: این مساحت ده هزار فرسخ مربع و طول فرسخ (۱۲) هزار ذرع مرسله و نه هزار ذرع مساحت است* . هرگاه این رقم در خودش ضرب شود، یعنی به فرسخ مربع تبدیل گردد، ۲۲۵۰۰ جریب می گردد. که وقتی در ۱۰۰۰۰ فرسخ ضرب شود، ۲۲۵ میلیون جریب خواهد شد، که نقاط زیر بطور تقریب از آن خارج می باشد: تپه ها، بیشه ها، سنگلاخها، نزارها، راهها و شاهراههای مخروبه، جویها، حربم دهات و شهرها، محل سکونت صحرائشینان، دریاچه ها، پلها، کاروانسراها، خرمین گاهها، میدانهای بازی، کوره پزخانه ها، و غیره که مناطق اخیر جمعاً بالغ بر ۷۵ میلیون جریب است. بقیه مساحت عراق ۱۵۰ میلیون جریب می باشد که نیمی از آن مزروع و نیم دیگر غیر مزروع است. به اضافه کلیه درختان خرماء، تاکهای انگور و سایر درختان. چنانچه به مطالب فوق که قدامه نقل نموده، ۳۵

* - ذراع مرسله، معادل نیم ذرع فعلی و ذرع مساحت معادل بالشونیم ذرع فعلی است.

لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ذراع.

فوسخ دیگر از بقیه سرزمین سواد افزوده شود ، تقریباً به اندازه يك ربع مساحت بالا به مساحت عراق اضافه می گردد. در نتیجه این مقدار مجموع مساحتی خواهد بود که از اراضی سواد ، برای زراعت و درختکاری مناسب است ، البته گاهی قسمتهای نامعینی از زمینهای مزبور در اثر عوارض و حوادث طبیعی ، غیر قابل استفاده می گردد.

ب - وضع زمین میده در حال فتح

این قبیل اراضی ، که در هنگام فتح دست نخورده و طبیعی ، باقی مانده در اختیار امام و به اصطلاح در مالکیت دولت قرار دارد . و از آنجا که در مالکیت خصوصی در نمی آیند ، وضع حقوقی آنها مشابه با وضع حقوقی زمینهای خراجی است ، با این وجود ، از نظر شکل مالکیت با زمین خراجی متفاوت می باشند ، زیرا ، زمینی که هنگام فتح آباد بوده ، موقع انضمام به قلمرو اسلام ، ملك عام ، ملت است ، و زمینهای میده ، ملك دولت محسوب می گردد.

دلیل مالکیت دولت نسبت به زمینهای موات:

دلیل تشریحی مالکیت دولت نسبت بآن قسمت از اراضی که هنگام فتح بصورت موات اند احادیثی است که این قبیل اراضی را ، جزو انفال دانسته ، چنانکه در آیه زیر تصریح شده ، انفال بمجموع ثروتهایی اطلاق میشود که تحت تملك و اختیار دولت قرار دارد . *یساء لوفك عن الانفال ، قل الانفال لله ولرسوله واتقوا الله واصلحو اذات بینکم ، واطیعوا الله ورسوله ان کنتم مؤمنین* (۱) در باره انفال سؤال میکنند ، بگو انفال از آن خدا و رسول است . از خدا بپرهیزید ، میان خود را اصلاح کنید ، از خدا و رسول اطاعت نمائید . اگر ایمان دارید .

شیخ طوسی در « تهذیب » راجع به شأن نزول آیه فوق روایت کرده که

(۱) سوره انفال ، آیه : ۱ .

عسده‌ای از پیامبر تقاضا کردند تا قسمتی از انفال را بآنان دهد ، آنوقت آیه مزبور نازل شد. به استناد همین آیه ، مالکیت دولت نسبت به انفال تایید و در نتیجه تقسیم خصوصی آنها ممنوع گردیده است . تصدی انفال از طرف پیامبر ، همان تملك دولت است در رژیم اسلامی که حائز منصب الهی میباشد. از این رو پس از حیات رسول مدام که ، امامت ، ادامه دارد ، مالکیت دولت نسبت بانفال استمرار خواهد داشت. در حدیث از علی (ع) آمده که گفت: مقام اداره کننده امور مسلمانان ، انفال را که در اختیار رسول خدا بوده ، در اختیار خواهد داشت . خداوند می فرماید : *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْفَيْءَ الَّذِي يَأْتِيكُم مِّنَ الْأَنْفَالِ لَكُمْ وَلِلسُّلْطَانِ الَّذِي جَاءَ بِالْأَمْرِ وَالْحَقِّ* ، که انفال در تملك دولت است ، اگر زمین غیر آباد در زمان فتح ، جزو انفال محسوب شود ، طبیعی است که در قلمرو مالکیت دولت داخل گردد. از امام صادق، در مقام تعیین حدود مالکیت دولت - امام - نقل شده که تمامی اراضی موات در اختیار امام است، چون قول خداوند (از تو می خواهند، انفال را به ایشان ببخشی - بگو انفال از آن خدا و رسول است) مشعر بر این معنا میباشد.

از جمله دلایلی که از مالکیت دولت بر اراضی موات حکایت میکند حدیثی است از پیغمبر که فرمود «از اراضی موات، افراد فقط تا حدودی که امام اجازه دهد میتوانند استفاده نمایند» ابوحنیفه با توجه باین حدیث استدلال کرده که «احیاء زمین مینه و اختصاص آن به فرد جز با اجازه امام جائز نیست این قاعده با مالکیت اراضی موات به وسیله ولی امر یعنی مالکیت دولت هماهنگی دارند» آنچه در کتاب «اموال» تألیف ابو عبید از ابن طاووس نقل شده ، نیز مؤید همین نظریه می باشد، در آنجا آمده که پیغمبر گفت : اراضی بالر از آن خدا و رسول و بقیه از آن شماست . این حکم دلالت دارد بر مالکیت دولت نسبت با اراضی بائر و قسمت اخیر «... از آن شماست.» نشانه وجود حق احیاء می باشد که بعداً بدان اشاره میکنیم. در کتاب (اموال) آمده که منظور از قسمتهای بائر، زمینهایی است که سابقاً سکنه داشته و فعلاً خالی و در اختیار امام میباشد ، اراضی مینه‌ای که احیاء

نشده و فرد مسلمان یا معاهد آنرا تملك نکرده نیز از همین قبیل است. در کتاب «اموال» از ابن عباس نقل شده که: وقتی رسول خدا به مدینه وارد شد، تمام اراضی فاقد آب را در اختیار او قرار دادند، تا هر طور صلاح بداند، عمل کند. نص مزبور نه تنها مؤید اصل مالکیت دولت نسبت به اراضی موات دور از آب می باشد بلکه نشان می دهد که اصل، از جنبه تئوری در گذشته و در حیات پیغمبر به مرحله عمل در آمده است.

بدین ترتیب معلوم میشود که دو نوع مالکیت زمین آباد در حال فتح و مالکیت زمین مینه در حال فتح، از نظر شکل حقوقی با یکدیگر متفاوت است، اولی موضوع مالکیت عمومی و دومی موضوع مالکیت دولت میباشد.

نتیجه اختلاف شکلی مالکیت:

این دو نوع مالکیت عمومی خلق، و مالکیت دولت، اگر چه از لحاظ محتوای اجتماعی نظیر یکدیگرند، ولی از جهت صورت و قالب حقوقی، متفاوت می باشند، زیرا در یکی ملت، و در دیگری مقام و دستگاهی که از جانب خداوند متصدی امور مردم تعیین شده مالک است.

اختلاف شکلی مزبور، باعث شده تا شیوه بهره برداری، هر یک از دو نوع تملکات فوق و همچنین نقشی که در بناء جامعه اسلامی دارند، تفاوت داشته باشد.

درآمد اراضی، ثروتهای عمومی، توسط ولی امر، باید به مصارف جمعی و عمومی ملت از قبیل تأسیس بیمارستانها، ترویج خدمات درمانی، تعمیم فرهنگ و سایر امور عام المنفعه برسد، بنابراین ثروتهای عمومی را جز در دست داشتنی که حفظ توازن اجتماعی ایجاب نماید، نمیتوان برای تأمین منافع گروه ویژه ای، اختصاص داد. مثلاً از درآمدهای فوق نمی شود سرمایه تهیه و در اختیار نیازمندان قرار داد مگر آنکه مصالح عمومی اقتضا کند، اما در مورد ثروتهای دولتی همانطور که ممکن است آنها را در راه منابع دستجمعی ملت بکار انداخت، در رشته

قانونی معینی نیز می‌توان استفاده نمود، و از جمله، بتأمین مالی سرمایه‌گذارهای اشخاص نیازمند کمک کرد.

نقش احیاء در اراضی موات :

زمین مینه، و زمین آباد، همچنانکه از لحاظ شکل مالکیت با یکدیگر فرق دارند، از نظر حقوقی هم، که فرد در آنها کسب می‌کند، با یکدیگر متفاوت اند به تفصیلی که قبلاً آمد، فرد نمی‌تواند در زمین آباد در حال فتح، حق خاص پیدا کند، اگر چه زمین، بعداً مخروبه شده باشد و او آن را آباد بسازد.

اما در زمین مینه در حال فتح، با کار خصوصی بمنظور احیاء فرد می‌تواند حق خاص تحصیل کند. روایات متعددی این حقیقت را تقریر میکنند، از قول اهل بیت آمده که هر کس زمینی را احیاء نماید، زمین از آن اوست و چنین کسی، در استفاده از زمین نسبت به سایرین حق تقدم و اولویت دارد. در «صحیح بخاری» از قول عایشه آمده که پیغمبر گفته است: «هر کس زمین بلاصاحب را آباد کند، در بهره‌برداری از آن بر سایرین مقدم می‌باشد». بنابراین نتیجه می‌گیریم که مالکیت عمومی زمین از نظر اسلام با حق خاص هماهنگی ندارد. و در زمین متعلق به عموم، فرد، اگر چه بعد از خرابی آن را آباد کرده باشد، حق خاص، کسب نمی‌کند و ولی در اراضی دولتی تحصیل حق فردی و خاص بلامانع است.

مجاز حق فردی در اراضی دولتی، «احیاء و آباد کردن»، و یا شروع بآن می‌باشد، بدیهی است که، بدون این عملیات، هرگز حق اکتساب نمی‌شود^(۱) سؤال حقوقی مهمی که مطرح میشود، این است که ماهیت قانونی حقی که به سبب احیاء در اراضی مینه، تحصیل میشود، چیست؟..

این سؤال را باید، به کمک مجموع نصوص و احکام قانونی مربوط به احیاء، پاسخ داد. نظریه بسیاری از فقیهان حاکی از آن است که در اثر احیاء، اراضی مینه از مالکیت دولت خارج و جزو املاک خصوصی، قرار گرفته و احیاء کننده در حقیقت

(۱) د. ک. ملحقیات شماره ۳

مالك آنها می گردد .

نظریه حقوقی دیگری که با «نصوص» بیشتر سازگار است، دلالت دارد که :
شکل مالکیت، با عملیات احیاء تغییر نمی کند، و اراضی همچنان در تملك امام، با
دستگاه زمامداری باقی می ماند، لذا هیچکس با احیاء، مالك رقبه زمین نمی گردد،
بلکه فقط اجازه دارد، در آن کار و بهره برداری نماید، و تا وقتی، بتولید و بهره برداری
ادامه میدهد، کسی مجاز نیست از فعالیت های او ممانعت نموده و یا زمین را از تصرفش
خارج بسازد .

بدین ترتیب حقی که به نفع احیاء کننده شناخته شده، او را از ایفاء تعهدات
مبنی بر آبادانی و عمران زمین و مسئولیتی که در برابر امام مالك قانونی زمین - بعهدہ
دارد؛ معاف نمیکند از این رو بطوری که در حدیث آمده امام میتواند، اجرت یا مالیاتی
متناسب با «عوائد زمین» از او اخذ نماید .

فقیه بزرگ «شیخ طوسی» در مبحث جهاد کتاب «مبسوط» این نظریه را پذیرفته،
و متذکر می شود که فرد به سبب احیاء، رقبه زمین را نمی تواند تملك کند، بلکه تنها
حق تصرف در آن پیدا میکند: به شرطی که مالیات تعیین شده را به پردازد ، این نص
عبارت شیخ است:

اراضی موات را به عنوان غنیمت نمی توان به افراد واگذار کرد، اراضی
موات اختصاصا از آن امام است، اگر مسلمانی آنرا احیاء کند، او در تصرف نسبت به
دیگران اولی است، و امام مالیات آنرا دریافت می نماید.

همین مضمون را در کتاب «بلغه» تألیف فقیه و محقق معروف «سید محمد
بحر العلوم» مشاهده می کنیم، زیرا او نیز معتقد است که: «به سبب احیاء، تملك مجانی
بنفع احیاء کننده بوجود نمی آید، چنانچه احیاء کننده در زمین تصرفاتی نموده، و
از آن بهره برداری کند ، باید مالیات مقرر و در صورت عدم پیش بینی مالیات ،
اجرت المثل بپردازد این امر با قاعده «من احیی ارضاً فهو له» هر کس زمینی را احیاء
کند از اوست» که در اخبار آمده و حاکی از مالکیت احیاء کننده است، منافات ندارد.
نظریه حقوقی فوق که شیخ طوسی و بحر العلوم، تقریر کرده اند، به نصوص

معتبری مستند است که از طرف صحیح، و از خاندان رسالت، یعنی حضرت علی (ع) و اولاد او، نقل گردیده، در یکی از آنها می‌خوانیم که: هر کس زمینی را آباد کند به خودش تعلق می‌گیرد، ولی در عوض مالیات باید بپردازد، در جای دیگر آمده که: هر کس زمینی را احیاء نماید، باید آنرا آباد و نگهداری کند، و خراج به امام بپردازد، آنگاه عوائد حاصله با او متعلق خواهد بود.

نظریه حقوقی مزبور که مفهوم واقعی مالکیت امام را ارائه می‌نماید، و به او حق می‌دهد نسبت به تعیین میزان مالیات اراضی دولتی اقدام کند، نه تنها از طرف فقهای شیعه از جمله شیخ طوسی ابراز شده بلکه ریشه‌ها و اصول کلی آن در سایر مکاتب حقوقی اسلام نیز بچشم می‌خورد.

«ماوردی» از ابوحنیفه و ابویوسف نقل میکند: که هرگاه فرد زمینی میته‌ای را احیاء کند و آبهای خراجی را، برای آبیاری بدانجا، جاری سازد، زمین در عداد اراضی خراجی در می‌آید، و دولت می‌تواند آن مالیات و خراج اخذ کند، منظور از آبهای خراجی، رودخانه‌های مفتوح‌عنوه، مثل دجله، فرات و نیل است.

در کتاب «اموال» تالیف ابو عبید بن نفیل از ابوحنیفه آمده که:

هر جا با آب خراجی مشروب شود زمین خراجی بحساب می‌آید.

محمد بن حسن شیبانی هم، اصل اخذ مالیات از اراضی احیائی را با تفصیلی

غیر از آنچه ابوحنیفه و ابویوسف بیان داشته‌اند پذیرفته است، مینویسد:

اگر زمین بانهرهایی که مردم غیر عرب جاری کرده‌اند، احیاء شود، خراجی اگر بانهرهایی که خدا جاری ساخته (نهرهای طبیعی) احیاء شود، زمین عشر محسوب می‌گردد.

بهر حال، اصل اخذ مالیات را، در نظریات حقوقی، بصورت‌های گوناگون مشاهده می‌کنیم، و در هیچ‌کدام از آنها، دلیلی بر نفی اصل مزبور، غیر از موارد استثنائی که از اخبار تحلیل استفاده میشود، وجود ندارد.

بنابراین از نظریه شیخ طوسی در گذشته بدست آوردیم، اصل مالکیت امام و اختیارات او در تعیین مالیات اراضی میته و اخذ آن، از جهت تئوریک کاملاً موجه، و

به نصوص حقوقی مستند است، ولی از لحاظ عملی، بنا به اخبار تحلیل، جز در موارد محدود و نسبت به گروهی اجراء نشده است ولی عمل نکردن بآن، در سیره مقدس نبوی، هرگز دلیل عدم اعتبار نظریش نمی باشد، چه پیغمبر میتواند، از مالیات مزبور بگذرد و بخشودگی مالیاتی باین معنی نیست که اگر شرایط تغییر کرد، امام بعدی در آن مجاز نباشد. بنابراین بعضی معافیت های استثنائی نباید نشانه بی اعتبار بودن اصل مذکور، تلقی شود.

بهر صورت، چون منظور شناسائی نظریه اقتصادی است، باید این اصل را که جزئی از طرح کلی نظریه است چه بمورد اجراء در آمده و یا به عللی به عمل در نیامده باشد بشناسیم.

از آنچه تا کنون گفته شد، فرق میان «مزارعی» که در زمین مشترک عمومی کار میکند، با «مزارعی» که در زمین دولتی کار میکند، روشن میشود، زیرا اگر چه، هیچیک، صاحب رقبه زمین شناخته نمی شوند ولی درجه ارتباطشان با زمین متفاوت است. در مورد اول، مزارع فقط، مستاجر است، همچنانکه «محقق اصفهانی» در تعلیق بر مکاسب تأکید نموده، از این رو، امام می تواند پس از انقضاء مدت اجاره، زمین را از او مسترد داشته و بدیگری واگذار نماید. ولی در مورد دوم، تا وقتی مزارع در زمین کار میکند، و به فعالیت ثمربخش ادامه میدهد، حق انتفاعش محفوظ و استرداد زمین از وی ممنوع است.

بعلاوه احیاء اراضی متعلق بدولت آزاد بوده و هر کس می تواند، بدون اذن خاص از ولی امر، بآن دست بزند، زیرا در نصوصی که قبلاً دیدیم، بدون استثناء، به همه مردم، چنین اجازه ای داده شده، و مادام که دولت، ضرورتی در جلوگیری احساس نکند، اجازه مزبور، نافذ و معتبر است اما گروهی از فقها بر این عقیده اند که احیاء بدون اذن خاص از طرف ولی امر جائز نبوده و اگر کسی چنین کند حقی برایش منظور نمیشود. بنظر ایشان اجازه صادره از جانب پیغمبر مبنی بر اینکه هر کس زمینی را آباد کند، به آن اولی است» کافی نیست، چه پیغمبر این اجازه را بعنوان رئیس دولت اسلامی داده، نه باعتبار اینکه پیغمبر است، در نتیجه دستور او در این

مورد، يك قاعده لا یتغیر و ابدی نیست، بلکه تنها نظر بمصالحی صادره شده، با فوت ایشان، عمر آن نیز پایان میرسد.

اما بهر حال، تردیدی وجود ندارد که ولی امر می تواند، اجازه احیاء قسمتی از اراضی دولتی را صادر کند؛ و همچنین اگر لازم باشد، حد نصاب زمینی را که بمردم واگذار می شود کاهش دهد.

بطور خلاصه، نتایجی را که از احکام مربوط با اراضی موات، بدست می آید، بشرح زیر می توان ذکر کرد:

(۱) اراضی موات، در ملکیت دولت قرار دارد.

(۲) احیاء اراضی موات، اصولاً مجاز است، مگر آنکه ولی امر، طبق دستور خاص، آنرا ممنوع کرده باشد.

(۳) برای احیاء کننده در آن قسمت از اراضی موات، که احیاء کرده، حتی ایجاد می شود که بموجب آن غیر نمیتواند مانع عملیات انتفاعی او گردد. مع ذلك زمین به ملکیت خصوصی احیاء کننده در نمی آید.

(۴) چون امام، مالک زمین است، اختیار دارد، بر طبق مقتضیات اجتماعی و برای حفظ تعادل جمعی، از متصرف، مالیات اخذ نماید، و یا از مطالبه آن صرف نظر کند، در سیره مقدس نبوی نظائر این تصمیم، بطور استثنائی، دیده شده است.

ج - زمین آباد طبیعی در زمان فتح

بسیاری از فقها معتقدند که، اراضی آباد طبیعی - زمینهایی که بطور طبیعی در زمان فتح آباد بوده اند - مثل جنگلها و غیره، از لحاظ شکل تشریحی مالکیت با اراضی موات که بحث آنها گذشت وضع مشابهی داشته، و در تملک امام میباشد. دلیل ایشان نص تشریحی منقول از ائمه است، که «هر زمین بلا صاحب، به امام تعلق دارد.» این نص،